

بررسی دیدگاه ابن عربی درباره خاتم الاولیاء

محمد نصیری*

چکیده:

یکی از موضوعات مهم در تصوف و عرفان اسلامی، موضوع خاتم-الاولیاست. سؤال اصلی این پژوهش دیدگاه محیی‌الدین ابن عربی درباره خاتم ولایت است. عموماً به ابن عربی نسبت داده شده است که خود را خاتم الاولیا معرفی می‌کند. چنانکه نسبت ختمیت ولایت به عیسی(ع) نیز به صراحت در مکتوبات او موجود است.

پژوهش پیش رو، بعد از واژه و اصطلاح‌شناسی «ولی» و «ولایت» و تبیین اهمیت و جایگاه موضوع در عرفان اسلامی، به دیدگاه‌های ابن عربی - از میان مهم‌ترین کتب و آثارش که اصلی‌ترین متون عرفان نظری به‌شمار می‌رود - می‌پردازد و پس از نقل سخنان مضطرب و گاه متناقض پدر عرفان نظری در این باره، با عنایت به برداشت نزدیک‌ترین شاگردان و برخی از مهم‌ترین شارحان آرای ابن عربی از گذشته تاکنون، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند.

واژگان کلیدی: ابن عربی، خاتم‌الاولیا، ولایت، مهدویت، ختم ولایت، خاتم ولایت، ولی کامل، انسان کامل.

* عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

خواست خدا چنین بوده که هر مجموعه‌ای از جهان هستی از ذرات اتم که تاکنون ریزترین موجودات جهان شناخته شده‌اند، تا کهکشانها و... محوری داشته باشد و به دور آن بچرخد، و هستی هر مجموعه‌ای در پرتو هسته مرکزی‌اش استوار باشد. در کیهان‌شناسی - طبق هیئت جدید - از نیروی جاذبه خورشید و تعامل آن با نیروی گریز از مرکز سایر کرات، به عنوان قطب و هسته مرکزی منظومه شمسی یاد می‌شود. چنانکه از پروتون‌ها و نوترون‌ها و ذرات دیگر از جمله الکترون‌ها به عنوان مانع انفجار و هسته مرکزی اتمها یاد می‌شود.

در عرفان اسلامی، این پرسش مطرح است که «جهان انسانی به دور کدام محور می‌چرخد و در پرتو کدام قطب به زندگی ادامه می‌دهد؟»

تاریخ اندیشه‌ورزی بشر، مؤید اهمیت این پرسش است و در آفاقی پهناور و ابعادی وسیع در حوزه‌هایی فراتر از ادیان و مذاهب ابراهیمی و شناخته شده؛ در دیانت‌های قدیم و جدید (از آیین زردشتی، هندی، بودایی تا جنبش‌های نوظهور دینی و ادیان جدید، و از یهودیت و مسیحیت تا اسلام) این پرسش مطرح شده است، به طوری که در قلمرو اسلام (به‌طور خاص) و سراسر آفاق زمانی و مکانی، تاریخ، فلسفه، کلام و مجموعه‌ای از فرهنگ و تعالیم اعتقادی و عملی اسلام را دربر گرفته است و در کتابها، مساجد و مدارس اصلی مسلم و اسلامی بوده و به یک فرقه یا مذهب اختصاص نداشته است. البته در اندیشه برخی از این مذاهب - به ویژه مذهب تشیع و از جمله عرفان و تصوف اسلامی - به گونه‌ای جامع از این اعتقاد، سخن رفته است. (حکیمی، ۱۳۶۰: ۱۰۸ - ۱۰۹)

در خارج از دیدگاه عرفانی - در حوزه تشیع و تسنن - بیشتر از اصطلاحاتی، مثل: مهدویت، موعود، منجی، حجت، مصلح و... یاد می‌شود، اما در عرفان اسلامی همه این اصطلاحات و نشانه‌های آن در ولیّ خاتم، «خاتم الاولیا»، معنا می‌یابد. روشن است که همه عرفای شیعه «ختم ولایت» را با ظهور منجی موعود و مهدویت یکی دانسته‌اند و ولیّ خاتم را همان مهدی منتظر و موعود (عج) می‌دانند، ولی در میان عرفای اهل سنت

گاه اختلاف نظرهایی به چشم می‌آید. با آنکه به عارفانی چون ابن عربی، مولوی و عطار نظریه «ولایت و مهدویت نوعی» نسبت داده شده است، اما شواهد و نمونه‌هایی از تصریح آنان بر «ولایت و مهدویت شخصی» نیز وجود دارد.

اصطلاحاتی چون خلیفه الله، قطب، قطب الاقطاب، جام جهان‌نما، غوث اعظم، ولی کامل، خضر راه و پیر کامل، از تعبیر رایج نزد عرفا و متصوفه می‌باشند که ناظر بر مهدی (عج) و مهدویت هستند.

مقاله حاضر به بررسی «خاتم‌الاولیا» نزد ابن عربی پرداخته، به بیان دیگر نوشتار

پیش‌رو درصدد پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل است:

- ۱- آیا ابن عربی مدعی خاتم‌الاولیا بودن است؟
- ۲- آیا ابن عربی عیسی(ع) را خاتم‌الاولیا می‌داند؟
- ۳- راه جمع اقوال تناقض‌نمای ایشان چیست؟
- ۴- شاگردان و شارحان مکتب ابن عربی چه تفسیری از نظریه او دارند؟
- ۵- آیا نشانه‌هایی از قرابت دیدگاه ابن عربی و شیعه امامیه درباره مهدویت وجود دارد؟

واژه و اصطلاح‌شناسی «ولی و ولایت»

واژه «ولی» و مشتقات آن از ماده «و. ل. ی» ۲۳۳ بار در قرآن به کار رفته است و «ولی» به معنای نزدیک شدن و باران بهاری است که موجب سرسبزی و شادابی زمین می‌گردد.^۱ (ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ۱۵، ۴۱۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۲۰، ۳۱۰؛ راغب اصفهانی،

۱. واژه «ولی» ۱۱۰ بار در قالب فعل و ۱۲۳ بار در قالب اسم و خود واژه ۴۴ بار در قرآن آمده است؛ ۲۶ مورد آن به صورت «ولایت مثبت» و در ۱۸ مورد «ولایت منفی» است. با آنکه در این آیات بیش از ده معنا از ولایت و ولی قصد شده، حلاً جامع آن - همان‌طور که در معنای لغوی اشاره شد - قرب و قرابت است که سبب اقریبیت، احقیقت و اولویت یکی نسبت به دیگری می‌شود. بنابراین، از منظر قرآن «ولایت» از مفاهیم اضافی است و بر هر یک از دو طرف «ولایت، ولی» اطلاق می‌شود. خداوند ولی

۱۳۸۴: ۸۸۵) «ولاء» به کسر (مصدر باب مفاعله) و فتح (مصدر باب تفعیل) به معانی قرب، قرابت - سببی و نسبی - محبت و صداقت، نصرت و تقویت، میراث و... آمده است، اما همانطور که ابن فارس گفته است: «همه به قرب برمی‌گردند.» (ابن فارس، ۱۳۷۱ ق: ۶، ۱۴۱) واژه «ولایت»^۱ به کسر واو (مصدر والی) به معنای تولیت، امارت و سلطنت است و به فتح واو (مصدر ولی است) به معنای صاحب اختیار، سرپرست، سلطان، محبت و... است. در اینکه معنای حقیقی این کلمه چیست و معنای حقیقی، مربوط به «ولایت» به فتح یا به کسر است، اختلاف وجود دارد، به طوری که عده‌ای از اهل لغت هر دو کلمه را به یک معنا گرفته‌اند، اما برخی دیگر بین آنها تفاوت قائل شده و برای هر یک معنا یا معنایی ذکر کرده‌اند. (مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام(ره)، ۱۳۸۱: ۸۳ - ۸۴؛ امام خمینی، ۱۳۶۲: ۶۵)

با چشم‌پوشی دلایل و شواهد هر یک از دو قول، شاید بتوان گفت، معنای حقیقی «ولایت»، همان قرب است، اما به صورت کلی و تشکیکی هم موجب سلطنت و هم

بنده‌اش است؛ یعنی به حدی که بنده‌اش نزدیک است که تنها او مدبّر و ولی امر بنده‌اش است. مؤمن نیز ولی خداست، یعنی به اندازه‌ای که خدا نزدیک است که فقط او متولی اطاعت از خداوند است و برکات معنوی خدا (از قبیل هدایت، توفیق، تسدید و تأیید) را تنها او نصیب خود می‌کند.

واژه «اولیا» نیز ۴۲ بار در قرآن آمده است. به این ترتیب: ۱۴ مورد درباره اثبات و انحصار ولایت به خداوند، ۵ مورد درباره اولیای الهی و ولایت بین مؤمنان و ۲۳ مورد درباره نهی از ولایت کفار و شیاطین و دیگر ولایت‌های منفی در مجموع در آیاتی که کلمه اولیا در آن به کار رفته است، مؤمنان از ولایت کفار و شیطان نهی شده‌اند، چون کفار و شیاطین اساساً شایستگی ولایت ندارند. بلکه، خداوند فقط شایسته ولایت است و کسانی که با ولایت او پیوند خورده و در صف اولیای او قرار گرفته‌اند، کسانی‌اند که در تمام حالات اهل تقوا و پاکی هستند و ولایت غیر خداوند را چون تارهای عنکبوت، سست و بی‌اساس می‌دانند. (رک: آل عمران، ۲۸؛ نساء، ۱۳۹ و ۱۴۴؛ مائده، ۵۱، ۵۷ و ۸۱؛ اعراف، ۳ و ۳۰؛ رعد، ۱۶؛ معتنه، ۱؛ انفال، ۳۴ و ۷۲؛ توبه، ۲۳؛ یونس، ۶۲؛ هود، ۱۳ و ۲۰؛ اسراء، ۹۷؛ فرقان، ۱۸؛ جمعه، ۶؛ فصلت، ۳۱؛ عنکبوت، ۴۱، و نیز رک: علامه طباطبایی، ۱۳۹۳ق: ۶، ۱۱ - ۱۲؛ خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۲، ۲۳۲۲ - ۲۳۲۳؛ شعرانی، ۱۴۱۸ق: ۲، ۱۷۸)

۲. واژه ولایت دوبار در قرآن آمده و در هر دو مورد به فتح و کسر آن قرائت شده است. (رک: خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۲، ۲۲۲ - ۲۲۳؛ شعرانی، ۱۴۱۸ق: ۱۷۸؛ یزدی مطلق، ۱۴۱۸ق: ۱۹۴)

مندمج در آن است و سبب اولویت در تصرف و سلطنت نیز می‌گردد. (ر.ک: علامه طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۶، ۱۲، ۱۹۶)

درباره اصطلاح «ولایت» معانی و تعبیرات بسیاری گفته شده است.^۱ چون ولایت ذومراتب است، لذا گاه چنان عرشی‌اش می‌دانند که جز خدا را لایقش نمی‌شمارند و گاه چنان فرشی‌اش می‌کنند که جمله موجودات را صاحب ولایت می‌خوانند. حاصل تعریف اهل معرفت این است: «ولایت حقیقت کلیه و صفت الاهی و شأنی از شئون ذاتیه الاهی است که اقتضای ظهور دارد و منشأ بروز تعینات و علت ظهور حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعین اسمای الاهی در حضرت علمیه است.» مبدأ ولایت حضرت احدیت وجود و انتهای آن عالم ملک و شهادت است که در جمیع حقایق وجودی سربان دارد. باطن ذات ولایت، کنز مخفی است و به حسب ظهور، دوایر متعددی دارد که آن دوایر به شدت و ضعف و کمال و نقص متّصف است. به تعبیری ولایت به اعتبار ظهور در اسما و صفات و انعکاس در مرایی تعینات، مثل کراتی است که برخی بر برخی دیگر احاطه دارند. البته بین کرات روحانی و کرات جسمانی فرق هست. مرکز کرات حسی و جسمانی محاط محیط خود و مرکز کرات روحانی و الاهی محیط بر محاط خود هستند. «والله من ورائهم محیط» (بروج، ۲۰) بنابراین احاطه بالذات شأن مقام ولایت است. نبوت تشریحی^۲ ظاهر خلافت و جانشینی خداوند است و ولایت باطن آن، و اصل وجود و کمالات آن، به وسیله مقام ولایت کلیه، به حقایق می‌رسد. (نی‌ریزی، ۱۳۸۱: ۱۶۷ - ۱۷۱؛ همچنین ر.ک: خواجوی، ۱۳۸۳: باب ۱ - ۴، ۶۷ - ۶۹؛ سیدجلال الدین آشتیانی، ۱۳۶۵: ۸۶۶ - ۸۶۹؛ علامه طباطبایی، ۱۳۶۰: ۵)

۱. هم‌چنانکه درباره واژه تصوف و عرفان، صوفی و عارف بیش از هزار معنا شمرده‌اند. (ر.ک: هجویری، ۹۷؛ عزیزالدین کاشانی، ۱۳۶۷: ۶۳ - ۸۲)

۲. ر.ک: ابن عربی، ۱۴۰۰ ق: ۶۲. قیصری در شرح فصوص نبوت را به تشریحی و انبائی، یعنی اطلاع و خیر از حقایق الاهی و اسرار غیوب و معارف الاهی تقسیم می‌کند و اولی را منقطع و دومی را باقی به بقای ولایت اولیا می‌داند. (ر.ک: شرح نصرصرالحکم، با مقدمه علامه آشتیانی، ص ۴۳۸)

نجم‌الدین کبری معتقد است: سالک در درجه سوم از سیر، به کمال ولایت می‌رسد و این مقام بر او تمام می‌گردد. به نظر وی صاحب ولایت کامل دارای مقام توحید، انس و هیبت، عین‌الیقین، فنای در حق و فنای از حقایق در حق الحقایق است و سالک سیار وقتی به ولایت متصف می‌شود کلمه «کن» به او داده شود و این کلمه امر حق است؛ چنان که آیه شریفه می‌فرماید: «انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون». (نحل، ۴۰) وقتی به ولی «کن» داده می‌شود که اراده‌اش در اراده حق فانی شود و تا فانی شد، اراده است اراده حق می‌گردد؛ و حق چیزی نخواهد مگر آنکه بنده همان خواهد، و بنده چیزی نخواهد مگر حق همان خواهد، چنان که فرمود: «و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین». (تکویر، ۲۹؛ نحل، ۳۰) تلفظ کاف و نون در حق باری تعالی جائز نیست؛ چه معنای آن فقط سرعت ایجاد است، «کاف کون» است و نون «نور» او چنان که در احادیث آمده است: «یا مکون کل شیء». (نجم‌الدین کبری، ۱۹۹۹ م: ۸۵)

به اعتقاد جامی گونه‌ای ولایت عبارت است از قیام بنده به خدای خود، و تبدیل اخلاق او به اخلاق حق و اوصافش به اوصاف او، به گونه‌ای که علمش علم او و قدرتش قدرت وی و فعلش فعل او گردد، چنان که احادیث فراوانی بدان گواه است. (جامی، ۱۳۷۰: ۶۷)

در نظر مولوی «ولایت» سزاوار کسی است که از حد بشریت رسته و به مقام الاهی رسیده باشد. اهل ولایت کسانی‌اند که از این عالم چیزهایی درک می‌کنند که سایر خلق از درک آن عاجزند و مقامی نزدیک به نبوت است و اولیا چون نفوس کامله دارند با انبیا متحدند و از همین جهت مانند انبیا محفوظ حق و مورد الهام الاهی‌اند و این هر دو طریق تربیت، به یک اصل کلی می‌رسند که همان سیر در عالم جان و رسیدن به مقام بقاء فی الله است.

عطار در تذکره الاولیا از ابوحفص نقل می‌کند ولیّ آن است که او را قوّت کرامات داده باشند» (عطار، ۱۳۷۰: ۳۹۸؛ هجویری، ۱۳۹۹ق: ۲۷۲) و از ابوعلی جوزجانی نقل می‌کند:

ولیّ آن بود که از حال خود فانی بُود و به مشاهده حق باقی و حق تعالی متولیّ اعمال او بود و او را به خود هیچ اختیار نبود و با غیرش قرار نه. (همان، ۵۶۳)

به نظر قیصری ولی و خلیفه کسی است که از جهت کمالات وجودی و آثار و لوازم آن کمالات، از همه کائنات برتر و به حضرت حق بیش از همه نزدیک باشد. وی در شرح کلام ابن عربی در فصوص: «فانّ الرسالة و النبوة، اعنی نبوه التشريع و رسالته، تنقطعان و الولاية لاتنقطع ابدأ» در مقام تعلیل کلام وی می‌نویسد:

و ذلك لان الرسالة و النبوة من الصفات الكونية الزمانية فينقطع بانقطاع زمان النبوة و الرسالة و الولاية صفة الالهية، لذلك سمي نفسه «بالولي» الحميد و قال: «الله ولي الذين آمنوا.» فهي غير منقطعه ازلاً و ابدأ.

به نظر قیصری وصول به حضرت الهیّه برای هر یک از انبیا تنها از طریق ولایت آنها - که باطن نبوت آنهاست - میسر است و وصول به مرتبه الهیه از حیث جامعیت اسم اعظم برای خاتم انبیاست و از حیث ظهورش در عالم شهادت به تمامی برای خاتم الاولیاست و خاتم الاولیا واسطه بین انبیا و حق تعالی است. به نظر نسفی مرتبه ولایت از همه مراتب به خدا نزدیک‌تر است و کسی ولیّ است که به طبایع، خواص و حقایق اشیا دانا باشد. او می‌نویسد:

به نزدیک اهل وحدت، دانایان سه طایفه‌اند: حکما و انبیا و اولیا؛ حکیم آن است که به طبایع اشیا دانا باشد و نبی آن است که به طبایع و خواص اشیا دانا باشد و ولیّ آن است که به طبایع و خواص و حقایق اشیا دانا باشد. پس در عالم هیچ کس را علم و قدرت برابر ولی نباشد.

به نظر نسفی خداوند دو تجلی دارد: یکی تجلی عام و تجلی خاص.

تجلی عام الهی عبارت از افراد موجودات و تجلی خاص او عبارت از «ولی» است.

نسفی معتقد است: «ولی» کسی است که خداوند تعالی معرفت ذات و صفات خود را بدو بخشیده و وی را به صفات و ذات خود آشنا ساخته است. به نظر او اگرچه معرفت ذات خداوند مقدور بشر نیست، اما به قدر آنکه مقدور بشر باشد آن را که خواهد به معرفت ذات خود موصوف گرداند، تا مقرب حضرت وی گردد و نام او را در جریده اولیا ثبت گرداند تا به محبت و دوستی وی مخصوص گرداند. (نسفی، ۱۳۴۴: ۸۰)

هجویری معتقد است: اساس طریق تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود «و هنالک

الولاية لله الحق» و به نظر وی جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافق اند، اما هر کس به عبارتی دگرگون بیان کرده است. (هجویری، ۱۳۹۹ق: ۲۶۵)

به نظر حکیم ترمذی - نخستین یا یکی از اولین شخصیت‌هایی که در ختم و خاتم ولایت کتاب نوشت - اولیا سیدی دارند که صاحب مهر و ولایت خاتم الولاية است. او می‌نویسد:

خدای سبحان بندگان خود را با نامهایش آشنا ساخته است. هر نامی را ملکی است و هر ملکی را قدرتی. در هر ملک مجلس نجوی و هدایایی برای اهل آن هست. خداوند در آنجا برای قلوب برگزیدگان خود مقاماتی نهاده است. اینان اولیایی هستند که از آن مکان به ملک خداوند می‌روند. مقام بسیاری از اولیا در نخستین ملک خداست، ولی از میان نامهای الهی نام آن ملک را بر خود دارد. و بسیاری از اولیا به مقامی در دومین، سومین یا چهارمین ملک خداوند ارتقا می‌یابند، و هر وقت ولی به ملکی دیگر ارتقا یابد، نام آن ملک به وی اعطا می‌شود و تا بدان جا پیش می‌رود که از همه این ملک‌ها گذشته به ملک وحدانیه الفردیه برسد. او کسی است که از اسمای الهی به غایت بهره‌مند شده است که از جانب خدا محفوظ شده است، او سید اولیا و صاحب ختم الولاية از طرف پروردگار خود است. (ترمذی، ۱۳۷۹: ۲۵۱؛ حکیم ترمذی، بی‌تا: ۳۴۵) فهو فی کل

مکان اول الاولیاء، کما کان محمد(ص) اول الانبیاء، فهو من محمد عند الاذن و الاولیاء عند القفا. پس ولایت قیام عبد است به حق در مقام فنا از نفس خود.

ابن عربی در فتوحات در چند باب به بحث از مقام ولایت و اسرار و اقسام آن پرداخته است. حاصل سخن او این است: ولایت صفتی الهی است و برای بنده خُلق - خو - است؛ نه تَخْلُق و تعلقش از دو طرف - خدا و بنده - همگانی است. به نظر وی ولایت به الهی بشری ملکی تقسیم می‌شود. ولایت بشری هم دو قسم است: عام و خاص. ولی در ولایت بشری خاص به صفات الهی متصف و دارای بعضی احکام اسمای الهی می‌گردد و به واسطه این ولایت به منازل حقایق الهی فرود می‌آید. (همان، ۲، ۲۴۹) اثر ولایت عام الهی در مخلوقات، از طریق آثار و افعال الهی از نظر خلق و ایجاد نمایان می‌گردد و اثر ولایت خاص الهی از طریق وحی، هدایت، ایمان و عرفان؛ یعنی کمال خلق و وجود آشکار می‌گردد که بزرگ‌ترین مظاهرش در رسولان الهی و اولیا، و نمونه کامل آن در خاتم اولیا متجلی است. (خواجوی، ۱۳۸۳: ۴۵ - ۴۶)

به نظر آملی ولایت، مقام سالکی است که در نهایت سیر و سلوک خود، به حق رسیده است. از خود رها شده و بعد جسمانی و بشری او در بعد ربانی و معنوی حق فانی شده و با بقای الهی باقی مانده است. به نظر سیدحیدر رسیدن به این مقام، تنها با عنایت الهی است و «ولی» هنگام فنا، از حقایق و معارف آگاه شده و هنگام بقای بعد از فنا، از آن حقایق و معارف خبر می‌دهد. به نظر وی جوهره پیامبری و باطن نبوت و رسالت، «ولایت» است و شئون و مرتبه «ولایت» هر پیامبری از مرتبه نبوت او بالاتر و مرتبه نبوت او از مرتبه رسالتش بالاتر است؛ چراکه این شئون سه‌گانه به ترتیب به جهت «حقیقت»، «ملکیت» و «بشریت» پیامبر(ص) بوده‌اند.

البته سیدحیدر تأکید می‌کند که این - برتری ولایت - بدان معنا نیست که هر ولی در طول تاریخ از دیگر پیامبران برتر باشد، مقایسه رتبه نبوت و رسالت و ولایت درباره یک شخص درست است. اسم الهی «ولی» - هو الولی الحمید، الله ولی الذین آمنوا - (سیدحیدر آملی، ۱۳۶۸: ۳۸۷-۳۸۵) همواره در دنیا و آخرت در بندگان جریان می‌یابد. مظاهر اسم ولی، اولیای الهی‌اند که جهان از وجودشان هرگز خالی نخواهد بود.

به نظر امام خمینی ولایت، قرب و محبوبیت و تصرف و ربوبیت به نیابت است. نبوت مقام ظهور خلافت و ولایت باطن خلافت است. (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۲۹)

سرآغاز ولایت و اولین ولی

اشاره شد که ولایت منشأ توحید وجودی و تجلی اسم «ولی» است «فالله هو الولی». (شوری، ۹ و ۲۸) به نظر صوفیه و عرفا، ابتدا و اختتام ظهور به ولایت است. «کما بدأکم تعودون.» (یوسف، ۱۰۲) و وصول به حضرت الهیت برای هیچ کس ممکن نیست مگر به ولایت؛ ولایت را آغاز و انجامی است.

اینکه اولین مظهر اسم «ولی» کیست و مبدأ آن کجاست و این لباس زیبا و پربرکت در آغاز بر تن کدامین پاکدامن از بندگان خاص خدا پوشانده شده و سرانجام بر قامت کدام نیک‌بخت استوار خواهد شد، میان بزرگان عرفان و تصوف اختلاف‌هایی وجود دارد. البته عارفان مسلمان درباره اینکه ابتدا نام ولایت بر پیشانی بلند و درخشان حضرت ختمی مرتبت محمد(ص) مهر خورده، اختلافی نیست. (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۲۰)

روشن است که انبیا مظاهر ذات الاهی‌اند و همگی در دعوت، هدایت و تصرف در خلق مشترک هستند و هر یک به حسب حیطة تامی که دارند نسبت به هم در مرتبه مختلف‌اند، اما نبوت مختص به ظاهر است و آنچه به باطن مربوط می‌شود، در نهایت به مرتبه تام نبوت که شریعت ختمیه و ولایت باطن شریعت است، مربوط خواهد شد. پس قطب ازلی و ابدی، اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، همان حقیقت محمدیه خواهد بود؛ چنانکه حضرت فرمود: «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» به نظر مولوی ولی کامل به عنوان غایت خلقت هر چند که ظهور او متأخر از همه انبیا باشد، در واقع جنبنده نخستین او بوده است. از نظر زمانی درخت، علت میوه است، اما از نظر غایی میوه علت درخت است. (نک: مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۵۲۱ - ۵۲۶)

به اعتقاد ابن عربی نیز انبیا مظاهر امتهات اسمای حق می‌باشند و این مظاهر داخل در اسم اعظم جامع و مظهر آن حقیقت محمدی(ص) است. (ابن عربی، ۱۴۰۰ق: فص شیخی؛ خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۲۹؛ آشتیانی، ۱۳۶۵: ۶۹۲)

صدرالدین قونوی نیز معتقد است: حقیقت محمدیه، قطب و مدار احکام و مرکز دایره وجود ازل و ابد است. (قونوی، ۱۳۱۴: ۶۴)

جامی در شرح تائیه ابن فارض آنجا که فرموده است:

فی دارت الأفلاک فأعجب لقطبها الـ

محیط بها و القطب مرکز نقطه

و لا قطب قبلی عن ثلاث خلقته

و قطبیه الاوتاد عن بدلیه

می‌نویسد:

القطب قبلی عن ثلاث خلقته و قطبیه الاوتاد عن بدلیه

القطب هو شخص انسانی علیه مدار جمیع اهل العالم الروحانی و الجسمانی و هو الخلیفه علی العالم باسره ازلاً و ابدأً و لایکون واحداً و هو خاتم الانبیاء(ع)». (جامی،

۱۳۷۴: ۱۱۵ و ۲۰۲)

سید حیدر آملی درباره ولایت می‌نویسد:

ولایت مطلقه نابته، تنها حقیقت محمدی را شایسته و بایسته است و اصالتاً این

لباس برارنده قامت اوست. (سید حیدر آملی، ۱۳۶۸: ۳۸۴ - ۳۸۵)

حاصل آنکه اکثر عرفای اسلامی نسبت به منشأ ظهور ولایت و مصداق اولین مظهري که اسم اعظم الاهی «ولی» در او ظهور یافته است، کمترین اختلافی ندارند و محل مناقشه میان فرق تصوف و مکاتب عرفانی - غیرشیعه - موضوع ختم ولایت و «ولی خاتم» است؛ به این معنا که: حرکت سلسله طولی ولایت و دایره وجودی «ولی» که با مظهري آغاز شد (بالی‌زاده حنفی، ۱۴۲۲ ق: ۱، ص ۴۸ و ۵۲) چگونه استمرار یافته است؟ صاحب این ولایت کیست؟ و شئونات و مراتب این ولایت در سلسله صعودی ابدال، اقطاب و اولیای دیگر چگونه جاری شده است.

ختم ولایت از نظر ابن عربی

عبارات ابن عربی در موضوع ختم ولایت و ولیّ خاتم سخت مضطرب است. دامنه این اضطراب به گونه‌ای است که ابن عربی براساس برخی عبارات از مشهور اهل تسنن و نیز تشیع، فاصله می‌گیرد. البته براساس برخی عبارات، نظر وی با آموزه‌های شیعی همسانی دارد. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۷۴ - ۴۷۷) از عبارت هم استفاده می‌شود که او خود مدعی ختم ولایت است: «انا ختم الولاية دون شك بورث الهاشمی مع المسيح» همچنین از وی رؤیایی نقل شده است که دلالت بر ولایت و خاتمیت خودش دارد. (ابن عربی، بی‌تا: ۱، باب ۶۵، ۳۱۸-۳۱۹)

بعضی از عباراتش دلالت دارد که او حضرت مهدی موعود(عج) را خاتم اولیا می‌داند، چنانکه در باب معرفت وزرای مهدی در آخرالزمان می‌نویسد:

خداوند را «خلیفه‌ای» است «موجود» که ظهور می‌کند و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌نماید و اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ولایت کند. او از عترت رسول‌الله(ص) و جدش حسین ابن علی ابی طالب است.

ابن عربی در ادامه به ذکر شمایل و فضایل حضرت مهدی(عج) و بیان اوصاف یاران و چگونگی آغاز و انجام کار آن حضرت می‌پردازد و می‌سراید:

و عین امام العالمین فقید	ألا إن ختم الأولیاء شهید
هو الصارم الهندی حین یبید	هو السید المهدی من آل احمد
هو الوابل الوسمی حین یجود	هو الشمس یجلو کل غم و ظلمة

(همان، ۳، باب ۳۶۶، ۳۲۷ - ۳۲۸)

در بعضی از عبارات، ابن عربی با فرق نهادن بین ختم ولایت محمدیه و مهدی موعود(عج)، ختم ولایت محمدی را از آن مردی از عرب می‌داند که از جمله کریمان این قوم است. او می‌نویسد:

و اما ختم ولایت محمدی، از آن مردی عَرَب، که اکرم قوم است و امروز در زمان ما موجود است و من در سال ۵۹۵ وی را شناختم و نشانه‌اش را که حق از دیده بندگانش پنهان نموده، در شهر فاس مشاهده کردم. (همان، ۲، ۴۹؛ ۳، ۳۲۹)

از برخی عبارات وی استفاده می‌شود که ولایت محمد را، ختم خاصی است که ولایت عامه عیسوی نیز تابع ولایت مطلقه اوست. چنانکه حضرت عیسی(ع) هنگام ظهور آن حضرت، از ایشان پیروی می‌کند و در حدیث آمده است برخی صلیب را می‌شکنند و خوک را می‌کشند و مردمان را به سنت رسول‌الله(ص) فرامی‌خوانند و به طریقه شریعت محمدی امامت و نماز می‌کند. (خواجوی، ۱۳۸۳: ۷۴) و هیچ ولی‌ای بعد از او نمی‌آید؛ مگر اینکه متوجه به اوست، همان‌طور که پس از محمد(ص) هر نبی‌ای که بیاید، متوجه به او خواهد بود. (خواجوی، ۱۳۸۳: ۱، ۱۸۵)

در پاره‌ای از عبارت او، ولایت مطلق از آن حضرت عیسی(ع) دانسته شده است، درعین حال نزول عیسی و حکم او را بر پایه شریعت حضرت محمد(ص) می‌داند و می‌نویسد:

چاره‌ای نیست از نزول عیسی(ع) و حکم او در میان ما به شریعت حضرت محمد(ص)؛ پس او به شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده، حکم نمی‌کند. و احیاناً اطلاع وی به شریعت حضرت محمد(ص) به واسطه اطلاع او به روح محمد است که از طریق کشف، حاصل و شرع وی را اخذ می‌نماید. پس عیسی(ع) از این وجه صاحب و تابع محمد(ص) و خاتم اولیاست، و این از شرف نبی ماست که خاتم اولیا در امت وی با نبی رسول مکرمی چون عیسی(ع) است و او افضل این امت محمدی است. (ابن عربی، بی‌تا؛ ۱، باب ۲۴، ۱۸۴)

ابن عربی در جاهای دیگری از فتوحات نیز تصریح کرده است که ختم ولایت علی‌الاطلاق از آن عیسی (ع) است و در همین باره سروده است:

ألا إن ختم الأولياء رسول و ليس له في العالمين عدیل

هو الروح و ابن الروح و الامُ مریم و هذا مقام ما اليه سبیل

(همان، ۱، باب ۱۴، ۱۵۰؛ ۲، باب ۷۳، ۴۹، ج ۱، باب ۱۴، ۱۵۱؛ ج ۴، ۵۷۷، ۱۹۵)

در کتاب عنقاء مغرب نیز میان خاتم الأولیا و امام مهدی (عج) فرق می‌گذارد، اگرچه به امامت آن حضرت اعتراف می‌کند، اما خاتم الاولیا را مردی از عجم می‌داند؛ نه از عرب. (ابن عربی، ۱۴۱۸ق: ۷۳ - ۷۴)

در پاره‌ای عبارات تصریح می‌کند که خاتم ولایت خاصه محمدیه از آن حضرت مهدی است، چون مهدی منتظر، از عترت و سلاله حسی پیامبر است و خاتم به این معنا از سلاله غیرحسی و معنوی پیامبر می‌باشد. (ابن عربی، بی تا: ۲، ۵۰؛ ۳، ۷۶)

با این وجود در باب دیگری از فتوحات پس از اینکه تصریح می‌کند عیسی (ع) راست ختم ولایت کبری و ختم ولایت عامه، می‌افزاید: او - عیسی (ع) - در عین حال مختوم به ختم ولایت محمدیه است، چنانکه می‌نویسد:

و اما خاتم الولاية المحمدية و هو الختم الخاص لولاية امة محمد(ص) الظاهرة فيدخل في حكم ختمته عيسى(ع) و غيره كالياس و الخضر و كل ولي الله تعالى من ظاهر الامة. فعیسی(ع) و ان كان ختماً فهو مختوم تحت ختم هذه الخاتم المحمدی. (همان، ۳، ۵۱۴)

اما خاتم ولایت محمدی، ختم مخصوصی برای امت محمد است که همه پیامبران از جمله عیسی (ع)، الیاس، خضر و هر ولی‌الله دیگری از امت محمد، در حکم همین ختم محمدی داخل هستند و عیسی و دیگر اولیا هم اگر از جهتی خاتم خوانده می‌شوند، لیکن مختوم به این ختم خاص محمدی‌اند.

نظریه ختم ولایت ابن عربی از نظر شارحان مکتب او

عبارات ابن عربی درباره خاتم‌الولایة مضطرب و شاید متناقض است. بر این اساس به رغم اینکه مشایخ، علما، فلاسفه و عرفا، به طور عمده از آرای ابن عربی متأثر بوده‌اند و ملاحظاته‌اش را فصل الخطاب و محذورات و مشاهداتش را کشف‌الحجاب برای مستورات خویش دانسته‌اند، نظریات او در ختم ولایت را نپذیرفته‌اند. گذشته از اینکه همین نظریات موجب شد برخی چنین اقوالی را منکر شوند و آن را تحریف قلمداد کنند، حتی شماری مقامش را شکستند و به هتک او پرداختند. عده‌ای نیز به تخطئه ابن عربی پرداخته و ادعای او را ابطال و بر خاتم‌الولایة بودن حضرت مهدی(عج)، استدلال کرده‌اند. (سید حیدر آملی، ۱۳۶۷: ۱۷۵؛ همو، ۱۳۶۸: ۳۹۵؛ کاشانی، ۱۳۷۰: ۴۲ - ۴۳، جندی، ۱۳۶۱: ۳۲۸ - ۲۳۵) در برابر این رویکرد شماری نیز در پی توضیح و توجیه برآمدند. این گروه درباره کلمات ابن عربی سخنانی متفاوت ارائه کرده‌اند، برخی به طور قطع خاتم ولایت مطلقه و یا عامه را از آن عیسی(ع) دانسته‌اند و جمعی ولایت را به اقسامی تقسیم کرده و «خاتم ولایت خاصه» را از آن حضرت مهدی شمرده‌اند و وجه جمعی برای سخنان او بیان کرده‌اند. از گروه اول می‌توان قیصری و ابوالعلاء عقیفی را نام برد. قیصری از شاگردان بنام و شارحان سنی مکتب ابن عربی تأکید می‌کند که خاتم‌الاولیا حضرت عیسی(ع) است و می‌نویسد:

لا ینبغی ان تتوهم ان المراد بخاتم الاولیاء المهدی فان الشیخ صرح بانه عیسی و هو ینظر من العجم و المهدی من اولاد النبی و ینظر من العرب. (قیصری، ۱۳۶۸: ۱۰؛ همو، ۱۳۵۷: ۴۰ - ۴۱)

از این عبارت قیصری برمی‌آید که ظهور حضرت مهدی(عج) و اینکه از اولاد پیامبر اکرم(ص) است را پذیرفته است.

از گروه دوم نیز می‌توان به شیخ محمد خاکی، عبدالرزاق کاشانی، جندی و بسیاری از مروّجان شیعی مکتب ابن عربی، از جمله محمدرضا قمشه‌ای و سید جلال‌الدین آشتیانی اشاره کرد. اینان کوشیده‌اند وجه جمع یا توجیهی برای کلمات ابن عربی بیابند. به نظر شیخ محمد خاکی، از پیروان سنی ابن عربی، ولایت بر دو قسم است: ولایت مطلقه و ولایت خاصه محمدی. نوع دوم نیز سه قسم است:

اول) ولایتی که جامع تصرف در عالم به حسب معنا و صورت است و به خلافت نیز مقرون می‌باشد.

دوم) ولایتی که جامع تصرف در عالم به حسب معنا و صورت است، ولی به خلافت مقرون نیست.

سوم) ولایتی که حقیقتش فقط تصرف در معناست.

خاتم ولایت مطلقه عیسی(ع) است و او خاتم اکبر است. خاتم نوع اول ولایت محمدی، علی بن ابی‌طالب است که آخرین خلفای راشدین و ائمه مهدیین است و این خاتم، خاتم کبیر است. خاتم نوع دوم ولایت محمدی، مهدی(ع) است که در آخرالزمان ظهور می‌فرماید و او خاتم صغیر است و خاتم نوع سوم از ولایت محمدی، ابن عربی است. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۸۷)

خواجه محمد پارسا نقشبندی نیز ابن‌عربی را خاتم ولایت مقیده محمدی و حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه محمدی می‌داند. (محمد پارسا، ۱۳۶۶: ۸۴) خواجه از افراد طبقه سوم شارحان ابن عربی و بعد از قیصری - در کتاب فصل الخطاب مسائل اصلی مورد اختلاف فرق مختلف عامه از یک سو، و عامه با خاصه از دیگر سو را با بهره‌گیری از معتبرترین اسناد و کتب به مرحله فصل الخطاب و ایقان در عقیده و اندیشه هدایت می‌کند. وی در فصل هفتم بعد از بحث درباره ائمه اثنا عشر و مناقب آنان، زیر عنوان «فی ذکرالمهدی المنتظر» با عنایت خاص به منابع اهل سنت، از جمله صحیح مسلم، سنن ابوداود و سنن ترمذی چند روایات درباره آن حضرت و خصوصیاتش از زبان پیامبر اکرم(ص) و چند حدیث درباره علائم زمان ظهورش نقل می‌کند که در منابع شیعه نیز

آمده است. برای نمونه از جامع الاصول در جریان نزول حضرت عیسی و تقاضای حضرت مهدی (عج) از او برای اقامه نماز جماعت، از جابر نقل می‌کند که رسول الله (ص) فرمود:

لا يزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق، ظاهرين الى يوم القيامة، فنزل عيسى (ع) فيقول أميرهم تعال صلّ لنا، فيقول: لا، أن بعضكم امرآء تكرمه الله - تعالی - هذه الامة. (پارسا، ۱۳۸۱: ۵۹۳)

همواره گروهی از امتم برای حق پیکار می‌کنند و در نهایت پیروز می‌شوند. جناب عیسی (ع) [در آخر الزمان] در میان آنها ظاهر می‌شود، امیر امت به جناب عیسی می‌گوید بیا [به عنوان امام جماعت] برای ما اقامه نماز کن، او می‌گوید بعضی از شما بر بعض دیگر امیر و سرورید و خداوند این امت را به شما تکریم کرده است.

در حدیث دیگری در پاسخ به شبهه‌ای درباره تطبیق حضرت مهدی (عج) حدیثی را نقل می‌کند که در آن پیامبر (ص) صفات شخصی و ظاهری حضرت مهدی (عج) را بیان کرده است. (همان، ۵۹۴)

پارسا در فصل دیگری بعد از بیان برخی فرق شیعی و رد آنها از جمله امامیه زیر عنوان روایات ثقلین - کتاب الله و عتره - دهها حدیث از پیامبر، امام علی، امام حسین و... نقل می‌کند که در همه آنها نام حضرت مهدی به عنوان آخرین امام آمده است و از امام سجاد (ع) از سیدالشهداء (ع)، از امیر مؤمنان (ع) نقل می‌کند که:

قال رسول الله (ص): الائمة بعدی اثناعشر، اولهم انت یا علی و آخرهم المهدي الذي يفتح الله - سبحانه - علی یدیه مشارق الارض و مغاربها. (همان، ۶۲۰)

در حدیث دیگری از امام حسین (ع) نقل می‌کند:

منا اثني عشر مهدياً اولهم علی بن ابيطالب (ع) و آخرهم المهدي القائم بالحق؛ يحيى الله - تعالی - الارض بعد موتها، و يظهر به دين الحق علی الدين كله ولو كره المشركون. (همان)

طبق حدیث مفصل دیگری که نقل می‌کند، پیامبر(ص) حضرت مسیح را یکی از حواریون قائم منتظر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَأَلَدِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لِتَجِدَنِّي ابْنَ مَرْيَمَ فِي أُمَّتِي خَلْقًا مِنْ حَوَارِيهِ». (همان، ۶۳۲)

از معاصران، آقا محمدرضا قمشه‌ای، پیرو شیعی و استاد بلامنازع مکتب ابن عربی معتقد است:

ولایت بر دو قسم است: ولایت مطلقه یا عامه و ولایت خاصه. ولایت عامه یا مطلقه شامل همه مومنان است و به حسب مراتب و درجات ایمان دارای مراتب و درجاتی است و خاتم این قسم از ولایت عیسی(ع) است. ولایت خاصه، مخصوص اهل دل و صاحبان قرب الفرائض و کسانی است که در ذات حق فانی و به صفات او باقی‌اند. این قسم از ولایت که مخصوص محمد و محدیین است، خود دو قسم است: مطلقه و مقیده. مطلقه در صورتی است که عاری از جمیع حدود و قیود، جامع ظهور جمعی اسما و صفات حق و واجد انحای تجلیات ذات او باشد، مقیده در صورتی است که به اسمی از اسما و حدی از حدود و نحوی از تجلیات محدود باشد.

هر یک از این دو نوع را خاتمی است. خاتم ولایت محمدی مطلقه، علی‌بن ابی طالب و مهدی موعود است. ولایت مطلقه به این معنا از ولایت مطلقه عامه به معنای اول برتر و خاتم آن، یعنی علی و مهدی موعود(ع) از خاتم آن یعنی عیسی(ع) افضل‌اند. اما خاتم ولایت مقیده محمدی، ممکن است هم ابن عربی باشد و هم آن مردی از عرب که ابن عربی می‌گوید در سال ۵۹۵ وی را دیده و شناخته است و البته این نوع ولایت را درجاتی است که ممکن است هر درجه و مرتبه‌ای را خاتمی موجود باشد. (آشتیانی، ۱۳۶۳، ۸۸۹، جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۷۸ - ۴۸۰)

جلال‌الدین همایی نیز معتقد است: محیی‌الدین و پیروان او قائل‌اند که مهدی موعود از سلاله پیامبر و از نژاد عرب است و ولایت حضرت مهدی غیر از ولایت نوعی است که برای اقطاب و مشایخ که در هر زمان وجود دارند، می‌باشد. (همایی، ۱۳۷۶: ۲، ۸۹۹)

فاضل تونی در تعلیقه بر فصوص محیی‌الدین در توضیح اقسام ولایت می‌نویسد:

مراد از ولایت عامه این است که بنده در ذات و صفات حق در نهایت سفر اول از اسفار اربعه فانی شود، ولی جهت امکان در او باقی بماند و خاتم ولایت به این معنا حضرت عیسی است...

و مراد به ولایت خاصه محمدیه این است که بعد از فنا فی الله در بنده جهت امکان باقی نماند. بلکه از هر قیدی حتی از قید امکان برهد و صاحب مقام او ادنی که مرتبه واحدیت است بشود و هر یک از انبیا و اولیا مظهر این ولایت است و خاتم ولایت خاصه محمدیه به حسب مرتبه امیر مؤمنان(ع) می‌باشد و به حسب زمان حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه). و ولایت مقیده محمدیه مختص به اولیای امت محمد(ص) به وراثت و مناسبت شریعت حقه است و خاتم این ولایت کسی است که در علم و کشف حقایق احدی به پای او نرسیده باشد و شیخ محیی‌الدین عربی ادعا کرده است که وی خاتم ولایت مقیده محمدیه است به این معناست. پس ابتدای ولایت عامه به نبی بود و آن آدم ابوالبشر است و خاتم ولایت عامه نیز نبی بوده است و آن حضرت عیسی است و ولایت محمدیه همان ولایت مطلقه است، یعنی اطلاع بر حقایق و اعیان ثابت و استعدادات آنها و عطا کردن هر کدام را آنچه به لسان استعداد طلب می‌کنند؛ ولی خاصه است از آن جهت که اختصاص به شخص معین دارد و ابتدای ولایت خاصه به محمد(ص) است و نهایت آن به حسب زمان حضرت مهدی است. صاحب ولایت عامه مظهر اسم جامع است که رحمان باشد و صاحب ولایت مطلقه مظهر اسم الله است. (فاضل تونی، ۱۳۶۰: ۹۱-۹۳)

علامه میرزا احمد آشتیانی نیز در حواشی شرح فصوص قیصری و رساله‌ای که در ولایت تصنیف کرده، قول محیی‌الدین را که قائل به خاتمیت عیسی نسبت به ولایت محمدیه است، بر ولایت عامه حمل می‌کند و معتقد است محیی‌الدین حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه محمدیه می‌داند و حضرت عیسی قهراً تابع آن حضرت می‌شود.

(آشتیانی، ۱۳۶۵: ۸۹۱)

سید حیدر آملی و مسئله خاتم ولایت

از گروه سوم، می‌توان علامه سیدحیدر آملی را نام برد. وی با توجه به ارادتش به ابن‌عربی، مؤدبانه از وی انتقاد می‌کند، هر چند نیش تیز نقدهایش متوجه قیصری است و به نظر او سید حیدر کلام ابن‌عربی را نفهمیده است، اما برخی تعریضات و تصریحات او حکایت از ناخوشنودی‌اش از نظریه ابن‌عربی در باب ختم‌الولایه دارد؛ چرا که سیدحیدر بعد از ذکر کلمات ابن‌عربی از ابواب مختلف فتوحات، در یک جمع‌بندی می‌نویسد: حاصل مجموع این کلمات ثبوت ختم ولایت مطلقه برای عیسی (ع) است. به نظر سید حیدر این ثبوت از سه وجه خالی نیست: یا به نقل است یا به عقل یا به کشف؛ در حالی که هر سه راه نسبت به ولایت مطلقه حضرت عیسی (ع) مخدوش است.

به نظر سید حیدر ولایت، همچون نبوت به «مطلقه» و «مقیده» تقسیم می‌شود. نبوت مطلقه ویژه حقیقت پیامبر اکرم است و حضرت محمد(ص) خاتم نبوت مطلقه است، مظهر نبوت مطلقه، نبوت مقیده است؛ یعنی پیامبران دیگر همگی مظاهر مقیده حقیقت محمدیه‌اند. اولین مظهر و نبوت مقیده حضرت آدم(ع) و آخرین یا خاتم نبوت مقیده، حضرت عیسی (ع) است. باطن نبوت مطلقه، ولایت مطلقه است که ویژه حقیقت پیامبر اکرم است و دو مظهر دارد: مظهر مطلق و مظهر مقید. مظهر کامل ولایت مطلقه، حضرت علی(ع) است که آخرین و خاتم ولایت مطلقه هم هست. پس پیامبر اکرم(ص) بالاصاله دارای این ولایت مطلقه است و علی(ع) بالوراثه صاحب آن می‌باشد و اولین مظهر ولایت مقیده، حضرت شیخ فرزند آدم است و آخرین یا خاتم ولایت مقیده حضرت مهدی(عج) از خاندان رسول اسلام(ص) است. (ر.ک: سیدحیدر آملی، ۱۳۶۸: ۳۸۲ - ۳۸۹؛ ابراهیمیان آملی، ۱۳۸۱: ۵۳۰ - ۵۵۴)

سید حیدر آملی رأی ابن‌عربی در باب خاتم ولایت مطلقه، خاتمیت حضرت عیسی (ع) را با دلیل نقلی و عقلی و کشفی باطل می‌داند و در روش نقلی ردّ مدعای ابن‌عربی و اثبات خاتمیت ولایت مطلقه برای امام علی(ع) به شواهدی از قرآن (مانده، ۵۵:

نساء، ۵۹؛ اعراف، ۲۸)، احادیث نبوی^۱ و اقوال بزرگان عرفا از جمله شخص ابن عربی تمسک می‌جوید. (سیدحیدر آملی، ۱۳۶۸: ۱۱۹)

شواهد و قرائن نظریه ابن عربی

ابن عربی در فتوحات، پس از تصریح به اینکه عیسی(ع) دارای ختم ولایت کبری و ختم ولایت عامه است، می‌افزاید: او در عین حال مختوم به ختم ولایت محمدیه است. وی می‌نویسد:

اما خاتم ولایت محمدی، ختم مخصوصی برای امت محمد است که همه پیامبران از جمله عیسی(ع) و غیر او مانند الیاس و خضر و هر ولیّ الله دیگر از امت محمد، در حکم آن داخلند، و عیسی و دیگر اولیا هر چند از جهتی خاتم خوانده می‌شوند، لیکن مختوم به این ختم خاصّ محمدی‌اند. (ابن عربی، بی‌تا: ۴، ۵۱۴)

به‌علاوه ابن عربی در باب ششم در بحث از آغاز خلق و نخستین موجود - حقیقت محمدیه - نزدیک‌ترین فرد به این حقیقت را علی بن ابی‌طالب می‌شمارد و در باب چهارصد و شصت و دوم می‌نویسد:

بدان که اقطاب محمدیین بر دو نوع‌اند: اقطاب بعد از بعثت و اقطاب قبل از بعثت؛ اقطاب قبل از بعثت پیامبر، رسولان‌اند که سیصد و سیزده - به شمار رجال‌الغیب - هستند. اما اقطاب پس از بعثتش از امت او تا رستاخیز دوازده قطب می‌باشند.

در باب چهارصد و شصت و سوم می‌نویسد:

۱. شرح اصول کافی، ص ۱۷؛ تفسیر قرآن، ج ۴، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۴۱، ج ۲۵، ص ۳۳؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶ و سخنان امام علی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۵؛ ابی‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۳۶؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ و ۱۸۹. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳ و ۱۵۷؛ ینابیع الموده، ص ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۳۴۲.

اقطاب این امت دوازده قطب است که مدار این امت بر آنان می‌گردد... خداوند اینان را به ظهور آنچه در دو سرا از کون و فساد و معتاد و غیرمعتاد است، موکل ساخته است... هر یک از این دوازده قطب را سوره‌ای از سور قرآن است و ختم از آنان - یعنی خاتم‌الاولیای خاص - بر قلب محمد است و از جهت حکم، اکمل اقطاب است. خداوند برایش بین صورت ظاهر و باطن جمع آورده... نامش را نمی‌برم و مشخص نمی‌دارم، چون از این کار منع شده‌ام. (همان، ۷، ۱۱۵)

ابن عربی درباره قطب دوازدهم می‌نویسد: «قطب دوازدهم بر قلب - قدم - شعیب (ع) است و سوره آن سوره ملک است».

ولهذا القطب علم البراهین و موازین العلوم و معرفة الحدود... فهو المجهول الذي لا يعرف و النكرة التي لا تتعرف، اكثر تصرفه فيما يتصرف فيه من الاسماء الالهيه الاسم المدبر و المفصل و المنشئ و الخالق و المصور و الباري و المبدء و المعيد و الحكم و العدل. ولا يرى الحق من شيء من تجليه دون ان يرى الميزان بيده يخفض و يرفع... (همان، ۷، ۱۲۹) جمع لهذا القطب بين القوتين: القوة العلمية و القوة العملية، فهو صنع لا يفوته صنعة بالفطرة، و له في كل علم ذوق الاهی من العلوم المنطقية و الرياضية و الطبيعية و الاهیة و كل اصناف هذه العلوم عنده علوم الاهیة، ما اخذها الا عن الله و ما رآها سوى الحق.... (همان، ۱۳۰)

دانش عقلی و میزان علوم و معرفت حدود برای این قطب (قطب دوازدهم) حاصل است. او ناشناخته‌ای است که شناخته نمی‌شود و تعریف هم نمی‌شود. از میان اسمای الهی عمدتاً بر اسمهای: مدبر، مفصل، منشئ، خالق، مصور، باری، مبدء، معید، حکم و عدل تکیه دارد.

هر دو نماد علمی و عملی برای او فراهم است و چیزی از او فوت نشده است و از هر یک از دانشها و علوم منطقی، ریاضی، طبیعی و الهی بهره سرشار دارد و همه این علوم نزد او علوم الهی است و آن را جز از خداوند اخذ نکرده است.

ابن عربی، علاوه بر همه اینها در باب سیصد و شصت و سوم فتوحات بابی با عنوان «فی معرفة منزل وزراء المهدي الظاهر فی آخر الزمان الّذی مبشّر به رسول الله(ص) و هو من اهل البيت» دارد. وی بعد از ذکر ابیاتی می‌نویسد:

آگاه باشید خدا خلیفه‌ای دارد که هرگاه زمین از ظلم و ستم پر شد، ظهور می‌کند و آن را از عدل و داد پر می‌سازد. اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد؛ خدا آن یک روز را آنقدر طولانی می‌کند تا آن خلیفه ظهور نماید. او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه است. همنام رسول خداست و از فرزندان حسین بن علی بن ابی‌طالب است.

با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. در آفرینش جسمانی شبیه رسول‌الله است و از نظر خلق و روحیات در مرتبه‌ای پایین‌تر، چرا که کسی در اخلاق مانند رسول الله - که خداوند او را بر خلق عظیم ستوده - نیست. و پیشانی‌اش نورانی است... و به آنچه می‌گوید عمل می‌کند آنچه را مشاهده می‌کند، می‌داند... ظلم و اهل آن را نابود می‌کند و دین را به پا می‌دارد و روح تازه در اسلام می‌دمد، اسلام را بعد از خواری به عزت می‌رساند و بعد از مرگش حیات می‌بخشد.

از دین هر چه دین واقعی است، ظاهر می‌سازد، آنچه را که اگر رسول‌الله(ص) بود به آن حکم می‌کرد. بساط مذاهب مختلف را برمی‌چیند و تنها دین خالص را پایدار می‌نماید. عارفان به خدا از اهل حقایق از شهود و کشف با او بیعت می‌کنند. یارانی دارد که دعوتش را اجابت می‌کنند و یاور او در اداره امور و وزاری اویند. حضرت عیسی(ع) در منطقه شرقی دمشق - در حالی که دو فرشته در جانب راست اویند و فرشته‌ای در سمت چپ اوست - بر او وارد می‌شود. بینندگان او بهترین بینندگان، و افراد مورد اعتماد او بهترین امانا هستند. خداوند

کسانی را به وزارت او برگزیده که در عالم غیب از امتحان سربلند برآمده‌اند و آنان را از طریق کشف و شهود بر حقایق آگاه ساخته است. او - حضرت مهدی - خود شمشیر عدالت الهی را همراه دارد و به دانش سیاست و کشورداری مجهز است. دانش او خدادادی است، چرا که جانشین خدای تعالی است. زبان حیوانات را می‌داند و دادگستری‌اش انس و جن را فرامی‌گیرد.

کارگزاران او به مصداق آیات شریفه مورد عنایت حق قرار دارند و با بزرگان صحابه همتراز می‌باشند. آنان غیر عرب هستند، اما به زبان عربی سخن می‌گویند. (ابن عربی، بی‌تا: ۳، ۳۲۷)

ابن عربی سپس با برشمردن خصوصیات مؤمنان و عنایت و نصرت الهی نسبت به آنان در صدر اسلام، وزرا و کارگزاران حضرت مهدی را با آنان مقایسه می‌کند و یکسان می‌شمارد. او می‌نویسد:

سپس روایاتی درباره دجال و سرعت عمل حضرت مهدی (عج) که از پیامبر نقل شده، ذکر می‌کند و با اشاره به برکات و نعمات دوره ظهور آن حضرت، می‌نویسد: اصحاب از پیامبر (ص) پرسیدند: سرعت او در زمین چگونه است؟ فرمود:

مانند بارانی است که باد شدید (طوفان) به آن شتاب می‌بخشد. سپس جماعتی نزد او می‌آیند. آنان را دعوت به بیعت می‌کند، ولی او را تکذیب می‌کنند و دعوتش را اجابت نمی‌کنند. از آنان روی می‌گرداند و به سبب روگردانی او، اموال و دارایی آنان کم می‌شود و خود را در حالی می‌یابند که هیچ ندارند. سپس جماعتی نزد او می‌آیند. آنان را نیز دعوت می‌نماید، او را اجابت و تصدیق می‌کنند، به آسمان و زمین امر می‌کند که از بخشایش نعمت و رحمت به آنان دریغ نکنند و همانطور هم می‌شود. حضرت عیسی (ع) و اصحاب و حواریون هبوط می‌کنند و دعوت او را می‌پذیرند.

ابن عربی بار دیگر به بحث وزرای مهدی و مدت اقامتش می‌پردازد و می‌نویسد:

درباره مدت اقامت مهدی به عنوان امام و رهبر در دنیا چیزی نمی‌دانم، و آگاهی از این امر را از خداوند تقاضا نکردم.

سپس می‌نویسد:

تمام آنچه که کارگزاران مهدی به آن نیازمندند، نه چیز است، نه کمتر و نه بیشتر. ۱- بصیرت نافذ؛ ۲- درک خطابه‌های الهی هرگاه القا شود؛ ۳- فهم و دانش کافی از سوی خدا، ۴- دانش تعیین مراتب کارگزاران و فرماندهان؛ ۵- مهربانی در اوج خشم؛ ۶- آنچه هر حکومت از امور محسوس و معقول بدان نیازمند است؛ ۷- دانش حل مشکلات؛ ۸- رسیدگی بسیار زیاد به برآوردن نیاز مردم؛ ۹- آگاهی از غیب در هر زمانی که ضرورت اقتضا کند... (ابن عربی، بی‌تا: ۳، ۳۲۷ - ۳۳۰)

شعرانی در الیواقیت و الجواهر در بحث از حوادثی که قبل از وقوع قیامت واقع می‌شود ضمن بیان و شمارش نشانه‌های قیامت، خروج و ظهور مهدی (عج) و نزول عیسی (ع) را از جمله این نشانه‌ها برمی‌شمارد. وی می‌نویسد:

ظهور مهدی انتظار می‌رود. او از اولاد امام حسن عسکری (ع) است کسی که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شد و هم‌اکنون زنده است تا با عیسی بن مریم - در آخرالزمان - ظهور کند. مدت عمر او در حال حاضر، [سال ۹۵۸ ه. ق] حدود ۷۰۶ سال است.

سپس عبارت ابن عربی در فتوحات باب ۳۶۳^۱ درباره ضرورت ظهور حضرت مهدی - لابد من خروج المهدی - را که بسیاری از آن متن روایات موجود در منابع شیعه و سنی است را نقل می‌کند و سپس در پاسخ به این سؤال که شکل ظهور حضرت مهدی

۱. این عبارات در نسخه موجود نزد شعرانی از باب ۳۶۳ نقل شده است، در دو نسخه موجود نزد ما این عبارات در باب ۳۶۳ آمده است. (الفتوحات، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۹) در نسخه شعرانی، حضرت مهدی از اولاد امام حسین (ع) و در نسخه‌ای دیگر از اولاد امام حسن (ع) ثبت شده است.

چگونه است و احکام او آیا براساس نصوص است یا اجتهاد، با استفاده و استناد به کلمات ابن عربی، می‌نویسد:

او مطابق شریعت حکم می‌کند، چرا که ملهم از شرع محمدی است و براساس آنچه در حدیث رسول خدا(ص) درباره مهدی آمده است - مبنی بر اینکه مهدی(عج) به طور دقیق از من پیروی می‌کند و بدون خطا پا جای پای من می‌گذارد - می‌فهمیم که او تابع رسول‌الله، نه مبدع دین جدید است و اینکه او در حکومت و قضاوت‌هایش معصوم است و خطا نمی‌کند.

سپس از ابن عربی نقل می‌کند:

فعلم أنه يحرم على المهدي القياس مع وجود النصوص التي منحها الله إياها على لسان ملك الإلهام بل حرم بعض المحققين على جميع أهل الله القياس لكون رسول الله(ص) مشهوراً لهم فإذا شكوا في صحة حديث أو حكم رجعوا إليه في ذلك فأخبرهم بالأمر الحق يقظة و مشافهة و صاحب هذا المشهد لا يحتاج إلى تقليد أحد من الأئمة غير رسول الله(ص) قال تعالى «قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من أتبعني» (يوسف، ۱۰۸)

با وجود نصوصی که خدا به حضرت مهدی افاضه می‌کند، او قیاس نمی‌کند و قیاس بر او حرام است، بلکه برخی محققان قیاس را بر همه اهل الله حرام دانسته‌اند؛ چرا که رسول خدا مشهود آنان بوده و آنها همیشه خود را در حضور رسول خدا می‌بینند و هرگاه در صحت یا اعتبار حکمی دچار تردید شوند، به آن حضرت مراجعه می‌کنند و حضرت آنها را از حقیقت امر آگاه می‌کند - در حال خواب یا بیداری - و کسی که دارای این مرتبه است، نیازمند تقلید از هیچ کس غیر از رسول خدا(ص) نیست. (همان، ۱۴۴)

سپس شعرانی می‌افزاید: ابن عربی درباره حضرت مهدی(عج) بسیار مفصل سخن گفته و درباره علم او به حوادث آینده آورده است: امام مهدی بر حوادث و پدیده‌هایی که قرار است پدید آید، وقوف دارد و خداوند او را از حوادثی که قرار است رخ دهد آگاه

می‌کند تا آماده پذیرش آن حوادث باشد. چنانچه حوادث پیش رو از اموری باشد که نفع مردم در آن است، خداوند را سپاس می‌گوید و اگر از اموری است که در آن عقوبت و کیفر مردم است - از قبیل نزول بلای عمومی و یا فردی - از خداوند درخواست می‌کند آن را بگرداند؛ و خداوند درخواست او را می‌پذیرد و با رحمتش از پدید آمدن حوادث عقوبت‌زا جلوگیری می‌فرماید.

علامه شعرانی سپس در پاسخ به این سؤال که اگر خداوند در حادثه‌ای از حوادث حکمی را بر مهدی (عج) بیان نکرد و یا حکم خداوند معلوم نبود، چه می‌کند؟ جواب می‌دهد:

هر مسأله یا موضوعی که حکم آن از سوی خدای تعالی بیان نشده باشد و اصول و مبادی تعیین حکم نیز گویا نباشد را به مباحث ملحق می‌کند.

سپس به کلام ابن عربی استناد می‌کند که عصمت حضرت مهدی (عج) را به گواهی و شهادت پیامبر اکرم مستند کرده است. (شعرانی، ۱۴۱۸ق: ۵۶۳ - ۵۶۶)

نتیجه

با وجود این شواهد و قرائن به دشواری می‌توان گفت ابن عربی به ولایت نوعی یا ختمیت ولایت به وسیله خود یا حضرت عیسی قائل است؛ زیرا مطابق آنچه سید حیدر و دیگران گفته‌اند نزول جناب عیسی در زمان ظهور حضرت مهدی و منوط بودن استکمالش به حضور در پیشگاه حضرت مهدی، مطابق برخی روایات مورد قبول و استناد ابن عربی، نافی ولیّ مطلق بودن اوست. (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۱: ۳۷۴ - ۳۷۵) یعنی اگر حضرت عیسی (ع) خاتم ولایت مطلقه بود، لزومی نداشت ولایت او با ظهور حضرت مهدی (ع) کامل شود. این بدیهی است که فردی که با ظهورش ولایت حضرت عیسی (ع) را کامل می‌کند، قطعاً دایره ولایتش وسیع‌تر و گسترده‌تر از ولایت حضرت عیسی (ع) است. (همان، ۸۹۰ - ۸۹۱)

به علاوه مؤیدالدین جندی شارح فصوص الحکم با استفاده از کلام ابن عربی شهادت داده است که خاتم ولایت مطلقه حضرت علی(ع) است. عبدالرزاق کاشانی دیگر شارح فصوص نیز به صراحت گفته است خاتم ولایت مقیده حضرت مهدی(ع) است. (منصوری، ۱۳۸۱: ۲۹۶)

پس با عنایت به دلایل و شواهد ارائه شده از مجموع سخنان ابن عربی می‌توان نتیجه گرفت که به ولایت ختمی حضرت مهدی(عج) قائل است.^۱

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. ابن عربی، محیی الدین، ۱۴۰۰ق، *فصوص الحکم*، تعلیقات ابوالعلاء عقیفی، بیروت، دارالکتاب العربی.
 ۲. ابن عربی، محیی الدین، ۱۴۱۸ق، *عقبا مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب*، تحقیق خالد شبل ابوسلیمان، قاهره، مکتبه عالم الفکر للطباعه و النشر.
 ۳. ابن عربی، محیی الدین، بی‌تا، *الفتوحات المکلیه*، دار صادر، بیروت.
 ۴. ابن منظور، *لسان العرب*، ۱۴۱۶ق، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 ۵. احمدبن فارس، ۱۳۷۱ ق، *معجم مقاییس اللغه*، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
 ۶. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۶۵، *شرح مقدمه فیضری بر فصوص الحکم*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
 ۷. اصفهانی، راغب، بی‌تا، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق محمد سید گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

۱. برای آگاهی از دیدگاه دیگر عرفا و متصوفه در این باره رک: سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۶۲۸ و ۳۶۸؛ شوشتری، ۱۳۷۵: ۱۳۶؛ شیرازی، بی‌تا: ۳، ۳۴۰؛ خوانساری، ۱۳۵۰: ۷، ۱۳۲-۱۳۴؛ سمنانی، ۱۳۸۵: ۷۶۷۵-۱۳۸۲: زمانی، دفتر دوم، ۲۲۹-۲۳۰؛ همایی، ۱۳۷۶: ۲، ۸۹۷

۸. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۲، *اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقه*، محمد خواجه‌جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۹. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۷، *المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم*، به اهتمام هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، چاپ دوم، انتشارات توس.
۱۰. آملی، سیدحیدر، ۱۳۸۱، *جلوه دلداری*، ترجمه جامع الاسرار و منبع الانوار، مترجم سیدیوسف ابراهیمیان آملی، تهران، نشر رسانش.
۱۱. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۸، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، به انضمام رساله نقد النقود فی معرفه الوجود، به اهتمام هنری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، چاپ دوم، تهران.
۱۲. بالی زاده حنفی، مصطفی، ۱۴۲۲ ق، *شرح فصوص الحکم لابن عربی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۳. بلخی، مولانا جلال الدین محمد، *مثنوی*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمد استعلامی.
۱۴. پارسا، محمدبن محمد، *فصل الخطاب لوصول الاحباب*، مصحح جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۱۵. ترمذی، ابی عبدالله بن الحسن الحکیم، *بی تا*، کتاب *ختم الاولیاء*، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، بیروت المطبعة الکاثولیکیه.
۱۶. ترمذی، محمدبن علی، ۱۳۷۹، *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*، مترجم مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.
۱۷. جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۹، *شواهد النبوه*، به کوشش سیدحسن امین، انتشارات میرکسری.
۱۸. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۰، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، با مقدمه و تعلیقات ویلیام چیتیک، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۹. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۴، *تائیه*، ترجمه تائیه ابن فارض، تهران، میراث مکتوب.
۲۰. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۰، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، جلال الدین محمد بلخی، تهران، انتشارات اسلامی.
۲۱. جندی، مؤید الدین، ۱۳۶۲، *شرح فصوص الحکم*، با کوشش سیدجلال الدین آشتیانی، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد.

۲۲. جهانگیری، محسن، ۱۳۷۵، *محبی الدین بن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی*، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۳. جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد، ۱۴۰۰ق، *فرائد السمطين*، مؤسسه محمودی، للطباعه و النشر.
۲۴. حاج سیدجوادی، احمد صدر، ۱۳۷۵، *دائرة المعارف تشیع*، تهران، نشر شهید سعید محبی.
۲۵. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۶۰، *خورشید مغرب*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۶. خالدی، احمد، ۱۳۸۱، *سید حیدر آملی، گزارش زندگی و عرفان*، تهران، دفتر نشر معارف.
۲۷. خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۷۷، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، تهران، انتشارات دوستان و ناهید.
۲۸. خمینی، روح الله، ۱۳۶۲، *شرح دعای سحر*، مقدمه، احمد فهری، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز نشر علمی، و الثقافی.
۲۹. خمینی، روح الله، ۱۳۷۲، *مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه*، مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۰. خمینی، روح الله، ۱۴۰۶ق، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، قم، موسسه پاسدار اسلام.
۳۱. خواجهی، محمد، ۱۳۸۳، *ترجمه فتوحات مکیه ابن عربی*، چاپ دوم، انتشارات مولی.
۳۲. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، ۱۳۶۸، *شرح فصوص الحکم*، باهتمام، نجیب حایل هروی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی.
۳۳. خوانساری، محمدباقر، ۱۳۵۰، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، مکتبه اسماعیلیان.
۳۴. زبیدی، محمدمرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
۳۵. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۴، *سرّ نبی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی*، تهران، انتشارات علمی.
۳۶. زمانی، کریم، ۱۳۸۲، *شرح جامع مثنوی معنوی*، انتشارات اطلاعات.
۳۷. سمنانی، علاء الدوله، ۱۳۶۲، *خمخانه وحدت*، گردآورنده، عبدالرفیع حقیقت، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۸. سمنانی، علاء الدوله، ۱۳۵۸، *چهل مجلس*، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۹. شبلینجی، مؤمن، *نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار*، دارالفکر للطباعه و النشر.

۴۰. شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۹۸ ق، نثرطربی، کتابفروشی اسلامیة.
۴۱. شعرانی، عبدالوهاب بن احمد، ۱۴۱۸ ق، *الیواقیت و الجواهر*، دار احیاء التراث العربی.
۴۲. شوشتری، قاضی نورالله بن شریف‌الدین، ۱۳۷۵، *مجالس المومنین*، کتابفروشی اسلامیة.
۴۳. شیخ مکی، ۱۳۶۴، *الجانب الغربی فی حل مشکلات الشیخ محیی الدین ابن عربی*، به اهتمام و حواشی مایل هروی، ج ۱، تهران، انتشارات مولی.
۴۴. شیرازی، محمدمعصوم، بی‌تا، *طرائق الحقایق*، با تصحیح محمدجعفر محجوب، انتشارات کتابخانه سنائی.
۴۵. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۰، *رساله الولایه*، تهران، موسسه آل‌ال‌بیت.
۴۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۳ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، اسماعیلیان، چاپ دوم، قم.
۴۷. عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۰، *تذکره الاولیاء*، تصحیح و توضیح استعلامی، تهران، انتشارات زوار.
۴۸. فاضل تونی، محمدحسین، ۱۳۶۰، *تعلیقہ بر فصوص محیی الدین ابن عربی*، مقدمه فروزانفر، تهران، انتشارات مولی.
۴۹. قونوی، صدرالدین، ۱۳۱۴، *کتاب الفکوک*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی.
۵۰. قیصری، داود بن محمود، ۱۳۵۷، *رسائل قیصری التوحید، النبوه والولایه...*، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۵۱. قیصری، داودبن محمود، بی‌تا، *شرح القیصری علی فصوص الحکم*، قم، انتشارات مینو.
۵۲. کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، *شرح فصوص الحکم*، چاپ چهارم، قم، انتشارات بیدار.
۵۳. کاشانی، عزالدین محمودبن علی، ۱۳۶۷، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، نشر هما.
۵۴. کبری، نجم‌الدین، ۱۹۹۹، *فوائج الجمال و فوائج الجلال*، دارالمصر اللبنانیة.
۵۵. کردستانی، فخرالعلماء، ۱۳۶۰، *تبیان الرموز یا شرح و ترجمه مقدمه شرح فصوص الحکم*، مترجم، فخرالعلماء کردستانی، به کوشش محمود فاضل، مشهد.
۵۶. لوید وینسنت جان ریجون، ۱۳۷۸، *عزیز نسفی*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.
۵۷. مجموعه مقالات کنگره ملی علامه سید حیدر آملی، ۱۳۸۱، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری.

۵۸. محمداکبر آبادی، ولی، ۱۳۸۳، شرح مثنوی مولوی موسوم به مخزن الاسرار، چاپ اول، به اهتمام ن. مایل هروی، نشر قطره.
۵۹. معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی.
۶۰. منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۷۱، مسافری غریب، احوال و آثار سیدحیدر آملی و بررسی موضوع ولایت در آثارش، شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به موسسه انتشارات امیرکبیر.
۶۱. نسفی، عزیزالدین، ۱۳۴۴، کشف الحقایق، باهتمام مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶۲. نسفی، عزیزالدین، ۱۳۷۷، کتاب الانسان الكامل، تهران، کتابخانه ظهوری.
۶۳. نقشبندی، خواجه محمد پارسا، ۱۳۶۶، شرح فصوص الحکم، مصحح جلیل مسگرزاد، مرکز نشر دانشگاهی.
۶۴. نی ریزی، سیدقطب الدین، ۱۳۸۱، منظومه منهج التحرير، مهر نبوت - رساله روحیه، ترجمه محمد خواجهوی، انتشارات دریای نور، کتابخانه احمدی.
۶۵. هجویری، علی بن عثمان الجلال، ۱۳۹۹ق کشف المحجوب، تصحیح د - ژ و کوفسکی، ناشر کتابخانه طهوری.
۶۶. همایی، سیدجلال الدین، ۱۳۷۶، مولوی نامه، مولوی چه می‌گوید؟ چاپ نهم، تهران، مؤسسه نشر هما.
۶۷. یثربی، سیدیحیی، ۱۳۷۲، عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۶۸. یزدی مطلق، محمود، و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، امامت پژوهی در قرآن، بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، انتشارات آستان قدس رضوی.